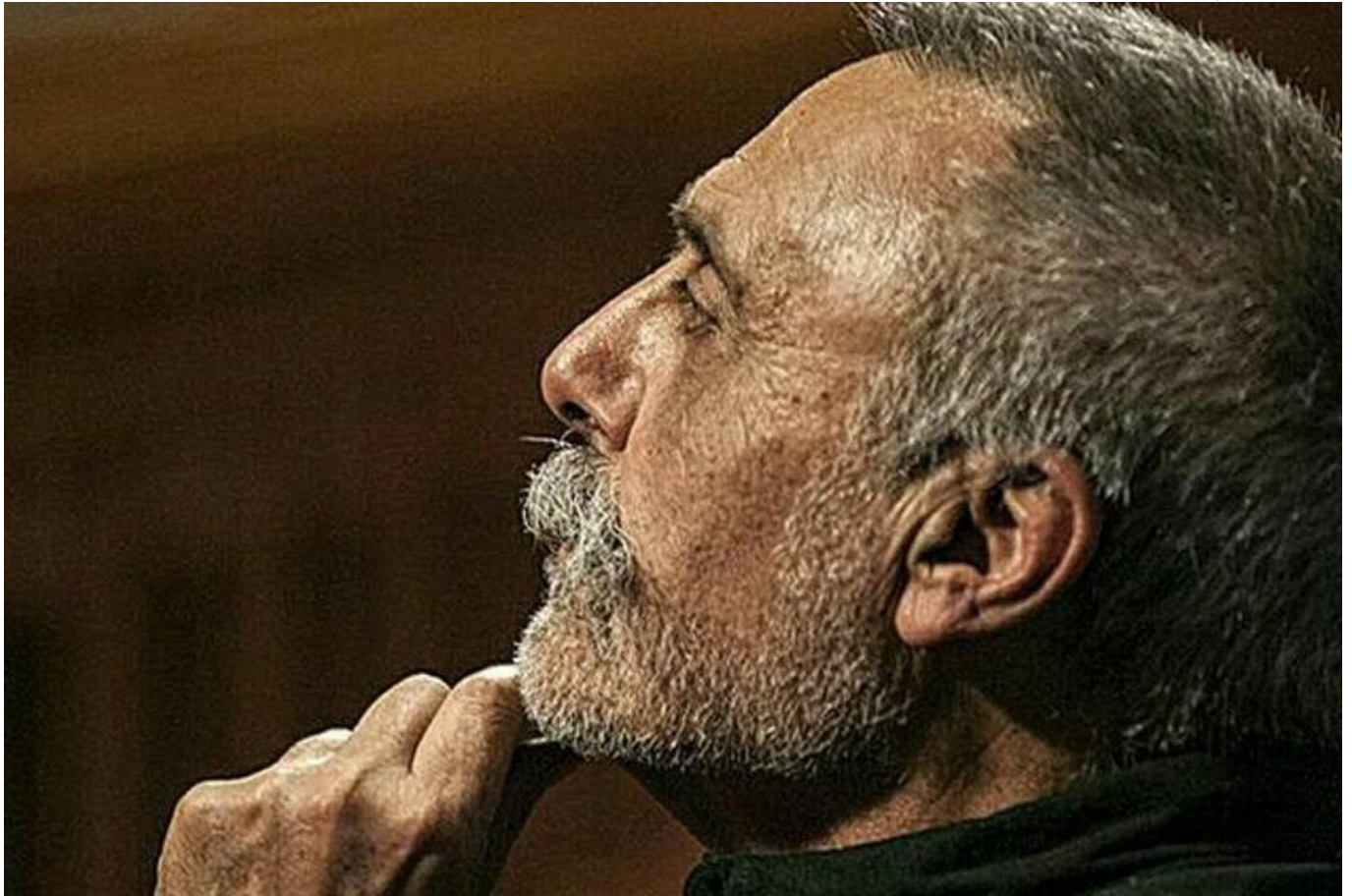


گفتگوی با هنرمند عکاس کامران عدل

16 مرداد 1397

کامران عدل هنرمند عکاسی است که در فرانسه به تحصیل پرداخت و در بازگشت به ایران تجربه‌های عکاسی و هنری زیادی را با خود آورد، در گفتگویی که با کامران عدل برقرار کردیم او از تجربیاتی که در دوره‌های مختلف عکاسی به دست آورده است می‌گوید.



استاد چطور در آثارتان سبک و سیاق به خود را پیدا کردید؟

ببینید من هیچوقت به دنبال این موضوع نبودم، زمانی هم که به ایران آمدم (در سال 47)، به این معنای امروزی عکاسی وجود نداشت، زمانی که من به ایران مهاجرت کردم، با نگاه انقلاب فرهنگی دهه 1960 اروپا و آمریکا به کشورم آمده بودم. در آن زمان من فردی بسیار آوانگارد محسوب می‌شدم چرا که عکاسی در آن زمان خیلی بکر بود، حتی برای منی که از عکاسی مد آمده بودم، البته تکنیک‌ها و نیازهای یک عکاس رو کاملا بلد بودم، نور را خوب می‌شناختم و زمانی که وارد تلویزیون شدم، کارهایم خیلی وسیع بود و تلویزیون فضایی مثل فضای نقاشی نداشت که تنها یک سبک و سیاق را دنبال کند، در آنجا که رفتم هر روز کسی چیز جدیدی را از من درخواست می‌کرد، یادم هست که روز اول کاری‌ام که هنوز استخدام نشده بودم به من گفتند، ضبط برنامه تلویزیونی داریم و من میدانستم برنامه چیست و یا اصلا تلویزیون چه هست و البته هم من نمیتوانستم بگویم که من تا به حال این نوع عکاسی را انجام ندادم، چرا که سریعاً به تو انگ زده می‌شد و گفته می‌شد پس تو چه تحصیل کرده‌ای هستی؟ در آن زمان طرز تفکر این چنین بود و شناخت در رابطه با عکاسی خیلی کم بود.

در نتیجه من همیشه آن کاری را انجام می‌دادم که در تصورم بهترین بود و چون تصمیم‌گیری برعهده منده نبود و از قبل من نمیتوانستم فکر کنم که برنامه من به چه شکل خواهد بود، نمیتوانستم برنامه یا فکری در رابطه با موضوع داشته باشم که چگونه باید با آن برخورد کنم، بنابراین من مجبور بودم در لحظه تصمیم بگیرم و به همین علت است که در تمام زندگی‌ام حتی

زمانی که یک ایستایی مانند ساختمان و یا مجسمه می بینم، بازهم بدون استفاده از سه پایه و روی دست عکس برداری می کنم، ایده های ما در آن زمان به این شکل بود که تصویر باید خودش باشد، تو نمی توانستی بعد از عکس برداری کراپ و یا روتوش کنی، در آن زمان بزرگترین مساله درگیری من با روتوش صورت بود، در مخیل من نمی گنجید که عکس های زنده ای از ویلنم و الجزایر می گرفتیم، کاراکتر موضوع، درامای نور و یا هر چیزی که موجودیت عکس را نشانگر باشد برای ما مهم بود، حتی در آن زمان در تلویزیون به من گفته می شد به جز کادری که در نظر داری، فضای را هم برای ما در نظر بگیر، من هرگز این چنین کار نکردم و هنوز هم همین طور است.



از چه دوره های شروع به عکاسی کردید؟

من از دوازده سالگی اولین عکس های زندگی ام را گرفتم.

بزرگترین معضلات دوران جوانی شما به عنوان یک عکاس چه بود؟

من با معضلات خیلی زیادی مواجه شدم، علتش هم خیلی ساده بود زمانی که من به ایران برگشتم، عکاسی و نوازندگی جزو شغل هایی بود که در آن دوران شغل های بدنامی بود و به شکل کنونی محافل هنری وجود نداشت بدنامی عکاسی در حدی بود که من از سمت فامیل طرد شدم، اگرچه این معضل من را اذیت نمی کرد، من در فامیلی که بزرگ و سرشناسی هم بودند جایگاهی نداشتم و در بین مردم عادی هم درک نمی شدم، برای اینکه از پس این معضل بریایم تصمیم گرفتم مسیر خودم را پیش بگیرم و تمرکز را بر هدف و کار خودم بگذارم. این مساله تفاوت من با بقیه در این حد بود که حتی ظاهر و ریش من هم در آن زمان عرف نبود و در بسیاری از دوربین ها بخشی از شات ها بودم. ژست عکاس برای خیلی ها در آن زمان جدید، عجیب و تازه بود.

البته ازین لحاظ که عکاسی آنقدر مهجور بود باعث شد که بخت با من یار شود، چرا که در آن زمان کسی با عکاسی و تجهیزات عکاسی ای که من استفاده می کردم آشنا نبود، مگر اروپا رفته هایی که در اروپا دیده بودند، ولی در ایران کسی با آن آشنا نبود و ندیده بود، در آن زمان دوربین ها از نوع رولی دو لنزی و یا دوربین های براون یا فلش هایی کتابی بودند، اولین دوربین های طول لنز، هاسلبلا، فیلم های رنگی و غیره را همه، برای اولین بار بنده وارد ایران کردم، قبل از آن در ایران اصلا وجود نداشت.

حتی مغازه ای وجود نداشت که بتوانیم از آن خرید کنیم، تنها یک مغازه بود که صاحبش آقای مایل افشار بود، ایشان مغاز من بزرگی به اسم فتومترویل در خیابان لاله زار داشتند و آدم فوق العاده باهوشی بودند، من متریاال مدرن را به ایشان سفارش می دادم تا ایشان خریداری کند. از همین مهجوریت عکاسی بود که من توانستم ارتباطات خاصی با دربار بگیرم. از این جهت دستم باز شد و می توانستم پروژه های عکاسی خودم را به راحتی انجام دهم و هرکاری را که می توانستم در حرفه ام انجام دهم به سهولت قابل انجام می شد.



چه شد که شما با دربار ارتباط برقرار کردید؟

من در یک مهمانی حاضر شده بودم که فرح پهلوی هم بود و چون ایشان هم دوربین های پیشرفته من را ندیده بود، گویا از دیگران دربار من پرسیده بود که من چه کسی هستم، ایشان در آن زمان ندیده بود کسی در ایران 135 کار کند، البته در آمریکا دیده بودند و در ابتدا هم تصور کرده بود که من ایرانی نیستم... در هر حال فردای آن روز که من کلی عکس از مهمانی آماده کرده بودم او دیده بود و به رئیس من زنگ زدند و پیام داد که تمام عکس های آن شب را چاپ کنم.

هفت روز بعد از آن من ایشان را در نمایشگاهی دیدم، همچنین چون در جشن هنر من یک سری عکس گرفته بودم، او خیلی استقبال کرد در این حد که شبی من را به شام دعوت کرد، اما آنقدر که در تلویزیون سر شلوغی داشتیم که نتوانستم بروم، هر حال این شد که از آن به بعد رفت و آمد من به کاخ آغاز شد که البته همین آغاز اذیت ها و آزارهایی شد که برای بنده در تلویزیون و توسط دیگر کارمندان، پیش آمد تا سال 53 که فشارها آنقدر زیاد شد که متوجه شدم من نمی توانم با آنها کار کنم. همان زمان بود که تصمیم گرفتم همه چیز را ترک کنم که متوجه شدم فرح پهلوی پایین دفتر منتظر من است. بله در آن زمان بود که عکاسی کم کم هویت گرفت و در این شرایط بود که سکه برگشت و به خاطر این جریانات همه دوست داشتند آنها هم عکاس شوند.

البته این پایان ماجرا نبود بعد از آن من مجددا توانایی دادم و تا سال های بعد مورد اذیت قرار می گرفتم.



چه توصیه‌هایی به یک هنرمند جوانِ امروزی برای موفقیت دارید؟

اول از همه توصیه می‌کنم که هنرمند نشوند، چون امروز برای موفقیت دست به هرکاری می‌زنند، از جمله در زمان ما، که با برگزاری نمایش‌های خیمه شب بازی، هنر را به سخره گرفتند و منبعی برای سودآوری خود کرده‌اند و یا خیلی از حاشیه‌های هنرمندان قوی دست‌کپی‌کار ما، هنر را به فضاحت کشیدند، متأسفانه با وجود مافیاهایی که همه می‌دانیم، هنر عرصه آلوده‌ای دارد. آنها می‌خواهند خیلی زود به هر موقعیتی برسند منتها هنوز عقل و شعور جامعه و با درک هنری خود آنها در آن حد نیست که بتواند این را بپذیرد. بگذارید از این مسئله بگویم که هنوز جامعه ما به آن سطح از شعور نرسیده است. کسی (یک آرتیستیک آن هم) برای عکس‌برداری ساختمانی از من دعوت کرده بود، زمانی که قیمت پروژه را فهمید، شکه شد، من خیلی زیاد ازین قبیل انسان‌ها در جامعه امروزمان دیده‌ام، وقتی شعور آرتیستیک و میلیاردرهای ما راجع به هنر این است و هیچ‌کدام از آنها حاضر نیستند برای هنر تره‌ای خورد کنند و یا خرج کنند، چه توقعی از بقیه می‌خواهید داشته باشید؟ جامعه ما به جز معدود آدم‌هایی که دو یا سه اثر از یک نمایشگاه شما بخرند بقیه آثار ممکن است روی دست شما باد کند. زمانی که حتی عکاسان خیری ما که اوضاع خیلی خوبی داشتند، الان حاضرند با 50 دلار، 60 دلار عکس خود را بفروشند.

در رابطه با گالری‌ها گفتید، با توجه به ازدیاد گالری‌ها و باتوجه به اینکه بازاری برای هنرمندان فراهم شده و حجم افرادی هم که به سمت هنر آمدند بیشتر شده است، آیا اکنون هنر برای این کسب درآمد مناسب نیست؟ چطور یک نفر می‌تواند از رشته خودش کسب درآمد کند؟

ببینید نسل ما اینطور فکر نمی‌کرد، در آن زمان حامیانی بودند چون فرح پهلوی و دیگران. تعداد نقاشان انجمن تا آخر دوره‌اش بیشتر از 50 نفر نمی‌رسیدند... او هم می‌خواست برای موزه‌هایی که در حال درست‌کردن بود متریال بخرد، اطرافیان او هم انسان‌هایی حالا یا فاقد شعور یا با درک شعور کم، اما توانمند بودند که برای هنر پول خرج می‌کردند. در اطراف او و به خاطر تشویق‌های او افراد خیلی تابلو می‌خریدند و خود او هم یک خریدار بزرگ آثار هنری و حمایتگر آن بود. در نتیجه هنرمندان هم اوضاع خوبی داشتند، الان نمی‌دانم چه کسی از هنرمندان حمایت خواهد کرد به‌جز افراد نزدیکشان که یک یا دو اثر از نمایشگاهشان بخرند. اغلب هنرمندان آن دوره، در روزهای بعد که موزه هنرهای زیبا به هم خورد و کامران دیبا را مورد ناسزا قرار دادند، نمی‌دانستند همان‌ها هستند که تابلوها را می‌خرند و نمی‌دانستند بعد از این اتفاق حامیان خود را از دست می‌دهند و گرسنه می‌مانند. به هر حال به‌خاطر تشکیل موزه‌های هنر این افراد بودند که به خریداران هنر تبدیل شدند، بعد از انقلاب آن بازار از بین رفت هم کسانی که اکنون کپی کاران فرهنگستان هنر و با کارهای کپی علی‌الخصوص کسانی که دستان قوی در کپی‌کاری دارند به نان و نوایی رسیدند و هنرمندان واقعی مهجور مانده‌اند. در شبی که کامران دیبا با موزه خداحافظی می‌کرد، از سوی هنرمندان مورد فحش و ناسزا قرار گرفتند و هنرمندان تنها 5 روز بعد از کردن خودشان پشیمان شده بودند. آنها نمی‌دانستند اگر افرادی مانند کامران دیبا نبودند اصلاً نمی‌توانستند وجود داشته باشند. هم این هنرمندان دست از پا درازتر در مسیرمافیایی‌ای افتادند. چطور می‌شود محجوبی کمتر تابلو بفروشد و هنرمندان درپیت در حراج‌ها و گالری‌ها بتوانند آنقدر اثر را با آن حجم از قیمت بفروشند؟ ما واقعا دلیلی برای فروش نداریم، 270 تا گالری در تهران وجود دارد، که خیلی از آنها مافیایی بیش نیستند، و کار آنها کلاه‌برداری است تا خدمت به هنر، این را به این دلیل می‌گویم که سر خود من هم خیلی کلاه گذاشته شده است.



در رابطه با موزه هنرهای معاصر کنونی، فکر می‌کنید این موزه چه مشکلاتی دارد؟

ببینید در حال حاضر در معاونت هنری ما و سازمان‌هایمان کمتر انسان‌های سالم و اهل هنری می‌بینیم، مشخص است اطرافیان آنها نیز، افراد دست‌پنجم و ششم هستند و اینها هستند که اکنون افسار جامعه هنری را دارند. افراد دسته پنچ و شش، ارکستر ملی ما را رهبری می‌کنند و اطرافیان خود او که از قضا درپیت هم هستند با پارتی بازی مقام می‌گیرند و این سیر ادامه پیدامی‌کند. در نظر من موزه و فرهنگستان هردو باید مهر و موم شوند، هیچ‌کدام از آنها توان علمی و هنری بالایی ندارند که بتوانند از هنر محافظت کنند. هم کارشناسانی که ادعای کارشناسی دارند چیزی از هنر نمی‌دانند، در اروپا هر کارشناس حیاط مشخص دارد مثلا کسی که کارشناس ونگوگ است در زمینه‌های دیگر اظهارنظر نمی‌کند، و ادعا می‌کند خب این کار، کار او نیست، حوزه کار می‌شناسد و برایش مشخص است، مساله‌ای که در ایران بی‌معنی است. در حراج‌های خارج از ایران هم

آثار مورد بازبینی دقیق قرار می‌گیرند و اصالت آنها با جدیدترین تجهیزات و اشعه ایکس تایید می‌شوند، نه با هوجی‌گری و مافیا بازی و فلان و بیسار... به عقیده من باید حتی کادرهای انجمن صنفی هم تعویض شود و به افراد کاردان سپرده شود، در این انجمن‌ها هم افراد به شدت با یکدیگر درگیرند و تشنه قدرت و جاه‌طلبی خود هستند و پذیرش کارها نه علمی و هنری، که سلیفگی است. آنها از منافع صنفی خودشان هم دفاع نمی‌کنند. آنها باید به فکر منافع نقاشان و گرافیست‌ها باشند نه منافع شخصی خودشان. من مطمئنم رئیس انجمن صنفی نقاشان حتی اسم هم نقاشان عضو انجمن را نمی‌داند و این درست نمی‌شود مگر اینکه این سیستم فساد برچیده شود و همه چیز از ابتدا پایه‌ریزی شود.

چند وقت پیش مساله‌ای مطرح شد در رابطه با ارسال گنجینه موزه به خارج از کشور، شما چقدر با این طرح موافق بودید؟

بله، من یکی از مخالفان شدید این طرح بودم، به خاطر اینکه معلوم نیست این گنجینه به خارج فرستاده شود، همان گنجینه برگردد، به خاطر همین من معتقدم این گنجینه با تقلبی‌ها و غیرتقلبی‌هایش تا هر زمان که مقدور است بسته شود تا این فسادها خوابیده شود.

بانک پاسارگاد با یک فرمان حکومتی؛ آقای معلم باید از مقام معظم رهبری حکمی حکومتی بگیرد که هم این آثار برای 100 سال مهر و موم شود. تا اطلاع ثانوی که بساط دروغ‌گویی‌ها و دزدی‌ها جمع شده و آثار در امنیت باشند و خطر دستبرد برای آنها کم شده باشد.

این گفته‌هایی که از اینها شنیده می‌شود که این تابلوها شناسنامه ندارند، یا ما نمی‌دانیم این تابلوها واقعی است یا خیر، حرف‌های بیهوده‌ای است. این مسائل به این دلیل است که زمانی که منزل آقای هژبر یزدانی را مصادره کردن، ظروف رو به دفرینه بردند، زمین‌هایش را برج ساختند، تابلوهایش را چون اطلاعی نداشتند در انباری گذاشتند، که سال‌های بعد میرحسین موسوی متوجه این امر شد و آثار را نجات داد. آنها را تمیز کرد و به موزه برد، در آن زمان افرادی از این موقعیت سو استفاده کردند که آثار جعلی خودشان را به انباردار بدهند و با انباردار تپانی کنند و طاق بزنند و آثار تقلیبشان را وارد آثار گرانبیمنت کنند. وقتی که طلای تخت جمشید را یک مقام ارشد موزن ایران باستان می‌دزدد و خودش اعتراف می‌کند به این مساله؛ که اثر را خود من از ایران خارج کردم، دیگران می‌گویند نه اثر نمی‌توانسته از ایران خارج شود. این که اثر و گنج بزرگ تاریخی است، حالا شما از تابلوی پیلارام و یا عرشاهی چه انتظاری دارید؟



از این بحث‌های دردناک که خارج شویم، لطفاً به ما بگویید، چطور می‌شود هنر معاصر ایران را به دنیا شناساند و بفرمایید که چگونه ایران با این همه سابقه تاریخی و فرهنگی که در قدیم داشته است اکنون هنر معاصرش انقدر مهجور مانده و کم رشد کرده است؟

به خاطر اینکه افراد متخصص این حوزه را نداریم، ببینید در نظر من خود کامران دیا فردی کاملاً صاحب‌نظر بودند که می‌توانست هنر را ارتقا دهد، اما اکنون چنین افرادی را نداریم، زمانی که این افراد آثاری را برای موزن هنرهای معاصر خریدند، تصور می‌کنید به چه قیمتی خریدند؟ به هیچ قیمتی! شاید اصلاً خرید این آثار بود که هنرمندان را مشهور کرد، باید اینطوری هم نگاه کرد، در آن زمان وقتی کسی به بینال بال می‌رود، پس خودش می‌تواند دستی به هنر کشور بکشد، اما کسی که اکنون خودش مرجع فساد در دی است، چطور می‌تواند به سایر هنرمندان کمک کند؟ چطور می‌تواند هنرمندان و هنر ما را در سطح بین‌المللی ببرد و دیگران را با هنر ما آشنا کند؟ شما زمانی که به اروپا یا آمریکا می‌روید هزاران گالری در پاریس هست که باید آنقدر قوی باشی که یک گالری‌دار مهم شما را کشف کند، آن زمان در یک نمایشگاهی شما شرکت کند و بعد از آن تابلوی شما نظر منتقدین هنری را جلب کند و شما می‌توانید کمی ارتقا پیدا کنید و... این مسیر برای هنرمندان ما سخت است و البته بعید می‌دانم کسانی به‌طور شخصی در این دوره بتوانند به مرز هنر در دهه 60 میلادی برسند. در آن سال‌ها در دهه 60 و 70 میلادی که هنرمندان حمایت دولتی می‌شدند و خود عوامل دولت هم آثار هنری را خریداری می‌کردند، اما این مسیر برای هنرمندان امروز سخت و بعید است.

آیا هنر یک امر ذاتی است؟

یک هنرمند باید درکی از کودکی داشته باشد، مثلاً برادر من از سن 12 سالگی مبتلا شد به رماتیسم، او از 12 سالگی دائم

نقاشی می‌کشید، بعدها شاگرد پتگر شد و به پاریس منتقل شد و معلم نقاشی آنجا متوجه استعداد او می‌شود و در آنجا در مدرسه بوزار پاریس رفت و شاگرد اول می‌شود و اولین راپیتوگراف دنیا می‌شود. این افراد از بچگی علاقه دارند و به این کار مشغول هستند، چیزی ذاتی در نهادشان هست.

اما در مورد عکاسی که شخصی مثل من که خیلی عکاسی را جزو هنر نمی‌دانم عکاسی موضوع دیگری است برای من... اما اینهایی که خلاقند از نظر نقاشی از نظر طراحی و مجسمه، سختی زیادی را کشیده‌اند. (من اینجا بازهم گرافیک‌ها را نمی‌شمرم، چرا که گرافیک‌ها هم در نظر من یک دسته و شاخه دیگری هستند. سینما هم باز متفاوت است، حتی سینماکاران هم از بچگی و با استعداد ذاتی به هنرمندان جدید تبدیل شدند.) به خاطر اینکه در راه هنر سختی باید بکشید و تحمل این سختی جز با علاقه و استعداد ذاتی ممکن نخواهد بود، باید هنر شما عشق اول شما باشد، شاید به همین خاطر است هنرمندان ما کمتر زندگی‌های زناشویی موفق داشته‌اند. من خودم سه سال شاگردی کردم، بعد از مدرسه و در آنجا بود که نور را فرا گرفتم، آنجا حرکت‌های درست را یاد گرفتم، در آن استودیو بود که ایستادن حجم و نور را یاد گرفتم و کشف کردم.



چرا تاریخ هنر ایران مکتوب نمی‌شود؟

به خاطر بغض‌هایی که وجود دارد در بین هنرمندانی که قدرت‌طلبند و اجازه رشد به دیگران را نمی‌دهند و تصورشان بر آن است که از همه بهترند و... زمانی یک مجله معماری منتشر می‌شد که ورشکست شد، به خاطر اینکه اگر فردی مثل میرمیران را در صفحه اول جلد قرار می‌دادیم، معمار بعدی به ما اعتراض می‌کرد که چرا تصویر من روی جلد نیست؟ و این دعوای پیش می‌آمد و آن جلد فروش نمی‌رفت... من تاریخ هنردان نیستم، اما می‌دانم از هنر خودمان غافل شدیم، مثلاً هنر دور قاجار را که می‌بینم با دست و پاهای ناجور آدم شکه می‌شو که اینها چقدر مدرن بوده‌اند در آن حد که متوجه نمیشوی که سر و ته تابلو کجاست!

ما مسیر خوبی داشتیم تا زمانی که کمال‌الملک را به ایتالیا فرستادند و هنرستانی افتتاح کردند که بعد از آن نه تنها نتوانستیم راه رفتن کپک را یاد بگیریم که راه رفتن خودمان را هم فراموش کردیم و از ریشه قطع شدیم. شاید بعدها افرادی جمع شوند و این مدارک را جمع‌آوری کنند و هنرایران را مکتوب کنند.

علت این اختلاف بین هنرمندان چیست؟

حسادت‌های کودکانه و جاه‌طلبی‌هایی که هر هنرمند تصور می‌کند از دیگری بهتر است و این مسائل فقط و فقط به ضرر هنر ایران تمام شده است.

تمامی عکس‌ها برگرفته از پیج شخصی کامران عدل می‌باشد.